

# خدا قوت

## بچه‌های ایست و بازرسی!

صغری خیل فرهنگ

دل‌مان گرفت وقتی به نیروهای بسیجی و سپاهی توهمین و داعشی خطاب‌شان کردند، همین دی ماه سال ۱۴۰۴ عده‌ای میان قشمر فرهیخته نافرهیخته دانشگاهی! گل‌ودریده فریاد می‌زدند «بسیجی، سپاهی داعش ما شمایید؟!» برایم سخت بود، یعنی نمی‌دانستند که همین نیروها برای در امان ماندن اسلام، کشور و ناموس‌مان از دست داعشی‌ها چه خون‌ها داده بودند؟! یعنی از یاد برده‌اند چه جوان‌ها را راهی کرده و چه مادرانی داغدار شده و چه همسران جوانی چشم‌انتظاری کشیدند اما...

تا اینکه ۱۹ اسفند ۱۴۰۴ رسید؛ آغاز جنگ رمضان. صدای موشک‌ها و خبر حمله دشمن امریکایی-صهونی، زمین و آسمان‌مان را درنوردید، اما از همان لحظات ابتدایی، عده‌های بی‌هیچ حکم و دستوری، بی‌آنکه مأموریتی داشته باشند، راهی مساجد و پایگاه‌ها شدند، رفتند و رخت جهاد پوشیدند. گروهی از آنان میان خرابه‌های خانه‌ها به دنبال پیکر شهدا می‌گشتند. عده‌ای دیگر به امداد رسانی مشغول شدند. برخی کنار صحیخانه‌ها ایستادند، جارو و بیبل و کلنگ به دست

گرفتند و در میان آوارها کارگری کردند. بعضی‌ها هم راهی خیابان‌ها شدند و پای امنیت کوچه‌ها و خیابان‌ها ایستادند، برای دفاع از ناموس و شهرشان، بی‌هیچ تعارفی.

خیابان با حضورشان امنیت داشت... بچه‌های ایست و بازرسی. آنقدر حضورشان مهم بود که دشمن تاب نیاورد و با موشک و پهپاد دست به ترور آنها زد، اما خبر شهادت بچه‌های ایست و بازرسی خللی در اراده دوستان و همسنگران‌شان ایجاد نکرد، کمتر از یک ساعت، صف‌های داوطلبان حضور در ایستگاه‌های ایست و بازرسی شد. خبر اول همه فضای مجازی، یعنی دشمن فرموده امام خمینی (ره) را فراموش کرده بود که «بکشید ما را، ملت ما بیدار تر می‌شود!»

چندی پیش رفیقتم برای عرض خدا قوت و رساندن سلام همه آنهایی که به پاس مجاهدت‌های‌شان دست به دعا هستند، پای صحبت بچه‌های ایست و بازرسی نشستیم... حرف‌ها نشان‌شنیدنی بود. باهم بخوانیم.



نیروهای بسیج در حال خدمت‌رسانی در ایستگاه ایست و بازرسی

حضورشان امنیت جان

چه در میان مردم و در تجمعات حداکثری شبانه مردم انقلابی‌شان از عشق و اراده قلبی ما دارد. حقیقت این است که بعد از جنگ ۱۲ روزه تاکنون، شاهد بیداری و آگاهی بیشتر مردم بودیم. همین دست‌تکان دادن‌ها و حرف‌های محبت‌آمیز و دلگرم‌کننده همه اقشار مردمی قوت‌قلب ما بود، شاید ظاهراً اینطور به نظر می‌رسید که ما مراقب مردم هستیم و امنیت‌شان را تا حدودی تأمین می‌کنیم اما باید بگویم حضورشان کنار ما، استواری ما را در میان مخاطرات دوچندان می‌کند، حتی میان بمباران‌ها و حملات دشمن که دوستان‌مان را به شهادت رساند. همه این شهادت‌ها و جانبازی‌ها ما را متوقف نکرد، بلکه موجی از حضور داوطلبان را به خیابان‌ها کشاند. پاسخ‌شان جمع شهادت‌ملحق شویم، اما بود که فرمود: «بکشید ما را، ملت ما بیدار تر می‌شود.» به کرات نشان دادیم که این برای ما یک شعار نیست.

**حضور حداکثری در تجمعات**  
و در آخر از عزیزان بسیجی و مردم می‌خواهم که در تجمعات حضور داشته باشند. مطمئن باشید که هر چه شما حضور حداکثری در تجمعات داشته باشید، ما نیز با قدرت و استواری بیشتری در کنار شما خواهیم ماند و شمارا همراهی می‌کنیم. آرزو دارم بعد از عمری خدمت هم‌اطلبان را به خیابان‌ها بکشاند. پاسخ‌شان جمع شهادت‌ملحق شویم، اما پیش از آن، مهم‌ترین امر برای ما «خدمت و کار کردن» است، یعنی تلاش برای مردم، خدمت برای جامعه و انجام وظیفه در حد توان. باور دارم که خدمت، مقدمه رسیدن به مقام‌های بزرگ معنوی است. به عقیده من انسان نباید آرزوی پایان خوش و وقایع بخیری داشته باشد، بدون اینکه مسیر صحیحش را طی کرده باشد.

**ما پیروز این میدان هستیم**  
آخرین هم‌کلامی‌مان می‌رسد به برادر بسیجی ۲۰ ساله، عرفان می‌گوید: فعالیت من در بسیج از حدود ۱۰ سالگی شروع شد، در حوزه‌های فرهنگی، علمی و نوجوانان مشغول خدمت بودم و حالا که به سنی رسیدم که می‌توانم فعالیت‌های نظمی داشته باشم، در این خودمان وارد عرصه عملیاتی شدم.

پیش از این و در دوران کرونا کارهای جهادی مانند ضلعوفنی‌امکن و توزیع ماسک و مواد ضلعوفنی‌کننده را انجام دادیم. همچنین در ایام راهیان نور بحث‌های خودمان را با هم داشتیم و با بچه‌های پایگاه در برنامه‌ها و یادواره‌ها شهادت حضور فعال و پررنگی داشتیم. اوج غم‌انگیزترین لحظات عمرم، روز شهادت حضرت آقا بود. آماده‌ش بودیم که پیش از نماز صبح، خبر شهادت رسماً اعلام شد. در آن لحظه من دوستان پایگاه و مسجد همگی شوکه و غمگین شدیم. متأسفانه در طول این ۱۰ روز، فرصتی برای عزاداری پیدا نکردیم و این بغض هنوز هم به گلویم مانده است. قطعاً حضورمان، تأثیر خودش را همگی ما بتوانیم برای عزیز دل‌مان امام‌خامنه‌ای عزاداری کنیم.

**خانواده‌ای همراه و مشوق**  
در مورد نگرانی خانواده‌ام در زمان حضور در ایست و بازرسی و مأموریت‌های بسیج باید بگویم که آنها بیشتر از اینکه نگران من باشند، مشوق من هستند. آنها بر این باورند به اندازه خودمان باید خادم انقلاب باشیم و گوش به فرمان رهبر عزیز ما با حضور خود گوشه‌ای از این کار را به دست گرفته‌ایم. هر کسی در هر جایی در یک سنگر، خادم اسلام و انقلاب است. قطعاً حضورمان، تأثیر خودش را دارد که از حملات موشک، پهپاد، ترور منافقین و... در امان ماندن‌هایم. اما بحمدالله که این مسیر تداوم دارد. بعد از حملات موشکی به ایست‌های بازرسی ما شاهد حضور عظیم داوطلبانه مردم برای ثبت‌نام و خدمت در ایست بازرسی بودیم.

تعدادی از این شهدایی که در ایست بازرسی‌ها به شهادت رسیدند، دوستان عزیز ما بودند؛ هم‌محل‌های، هم‌بازی و هم‌مسجدی، اما شهادت دوستان‌مان مانع حضور ما در میدان نشد. دشمن به دنبال نابودی و ایجاد رعب در میان ما بود، اما با ایستادگی در برابر همه این تهدیدها، راه خود را ادامه می‌دهیم. برنامه‌های ما همچنان ادامه دارد.

**شهدید حسن عشوری**  
هدف ما این است که حتی پس از شهادت نیز تأثیرگذار باشیم. قطعاً هر بسیجی، به شهیددی‌دلست است و به او متوسل می‌شود و دردل‌هایش را با او در میان می‌گذارد. من شهید حسن عشوری را دارم که زندگی‌اش را مرور کرده‌ام و با بسک زندگی‌اش آشنا هستم. شهید امنیت حسن عشوری متولد ۲۴ مرداد ۱۳۶۸ در رودسر نخستین شهید وزارت اطلاعات در مقابله با جریانات تکفیری بود که در تاریخ ۲۴ خرداد سال ۱۳۹۶ در منطقه چابهار درگیری با گروهک تروریستی به شهادت رسید. به نظر من بزرگ‌ترین دستاورد بسیج در این ایام همدلی و همبستگی عمیق مردم با بسیج است. مخاطرات زیادی در این مسیر برای‌مان رقم خورد که مجال بیانش نیست اما در پایان باید بگویم که ما همیشه منتظر و گوش به فرمان ولی‌فقیه هستیم.

از کنارمان عبور می‌کنند و با یک «خدا قوت» ساده به ما روحیه می‌دهند، حتی کسودکان خردسال، با چهره‌های معصوم‌شان می‌گویند: «خدا قوت، کنار ما بمانید.» در این مسیر، تنها خواسته ما این است که بتوانیم با ایمان و استقامت خدمت کنیم و هر چه خدا بخواهد همان رقم بخورد. تجربه سال‌های گذشته هم نشان داده است با وجود سختی‌ها و حتی حمله به برخی ایست‌های بازرسی، روحیه نیروها و حمایت مردم همچنان تداوم دارد. مردمی که خودشان با وجود خطر‌ها داوطلب شدند و ما باور داریم این ایستادگی از روحیه همبستگی و ایمان مردم سرچشمه می‌گیرد.

**۳**  
**ما پدیری مهربان از دست داده بودیم**  
به سختی می‌آیند پای صحبت، با خود می‌گویم اگر امر فرمانده‌شان در میان نبود، حاضر به همین چند لحظه هم‌کلامی با ما هم نمی‌شدند، امیرعلی می‌گوید: من از ۹ سالگی وارد بسیج شدم، البته قبل از آن هم همراه پدرم به مسجد می‌رفتم، اما وقتی در تابستان‌ها در کلاس‌های مسجد و پایگاه شرکت کردم، کم‌کم علاقه‌ام بیشتر و حضورم جدی‌تر شد. فعالیت فقط محدود به کارهای فرهنگی نبود. در دوران کرونا برای ضلعوفنی کردن خودروها و مکان‌های عمومی کمک می‌کردم و در بخش‌های جهاد سازندگی در قم هم فعالیت داشتم، کارهایی که جزئیاتش شاید گفتنی نباشد، اما بخشی از مسئولیتی بود که احساس می‌کردم باید انجام بدهم. حالا که به دوران جنگ رسیدهایم، فعالیت‌های‌مان بیشتر شده است. این فعالیت‌ها ادامه داشت تا ما به جنگ رمضان رسیدیم و از آغاز جنگ تا امروز ۲۴ ساعته حاضر بودیم. روز ۹ اسفند ماه خانه‌م بودم که خبر را شنیدم و سریع به پایگاه رفیقتم. اقدر شایعه بود که نمی‌دانستیم واقعاً شهید شده‌اند یا نه؟! تا نزدیک آن صبح که خبر شهادت‌شان رسماً اعلام شد. خیلی دل‌مان گرفت، چون حس می‌کردیم پدرمان را از دست داده بودیم. همه ما آن روز، فرزند شهید شدیم.

**ملتی که بیدار تر می‌شود**  
اما با وجود این فقدان، همه ما بسر‌بازان امام‌خامنه‌ای همچنان ایستاده‌ایم. در روز اول حمله، ما خودجوش و بدون نیاز به دستور، به گشت‌زنی در خیابان‌ها رفتیم و کم‌کم ایست بازرسی‌ها را برپا کردیم. حضور مستمر و داوطلبانه ما در خیابان‌ها چه در ایست‌های بازرسی و

**خدا قوت، کنار ما بمانید**  
این صمیمیت و همبستگی بین بچه‌هاست که ما را در شرایط سخت و خطرات احتمالی در ایست‌های بازرسی کنار هم نگه داشته است. در روزهای اخیر، مردم نیز با حضورشان در خیابان‌ها و میدان‌ها نشان دادند همراهی‌شان با نیروهای امنیتی نه تنها کم نشده، بلکه بیشتر هم شده است.

هر روز صحنه‌های دلگرم‌کننده‌ای می‌بینیم، مردمی که با انرژی



**هر جا کمکی لازم شود، هر جا صدای انفجار شنیده نشود، هر جا فرمان اعزام صادر نشود، ما بدون معطلی حاضر می‌شویم. از آواربرداری از خانه‌های مسکونی تخریب‌شده گرفته تا هر مأموریتی که مسئولان بالادستی تعیین کنند، انجام می‌دهیم. برای مسافرانی که، چه بگویند «جلوی دشمن بچنگ»، چه «زیر بمب و خمپاره بایست» و چه «آوار خانه‌ها را جمع کن»**